

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

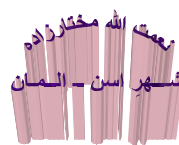
چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی



تا بمن گمشو نگفت تا بمن گمشو نگفت

(ناظم) شیرین کلام ، از طالب پشمو نگفت
هر قدر پرسیدمش ، حرفی هم از ریشو نگفت
آخرین باری شنیدم ، از طریق تلفون
اردو گفت ، اردو نگفت ، از اینسو و آنسو نگفت
گفتمش ای شاعر شیرین سخن ، دو دو ز چپست
یک کمی گفت و نگفت و ، آخر از هر دو نگفت
(حضرت هاتف) ، به ملک شعر کرده انقلاب
صرف در خاطر مرا اینست که جز اردو نگفت
خیلی زیبا و ظریف و دلکش و مستانه گفت
کرد بر پا محشر و ، جز سحر و جز جادو نگفت
گفتمش از سبک و از وزنش بگو ، گفت عاجزم
غم غمی کرد و ، ولیکن ، بیشتر از او نگفت
گفتمش یک کاپی از او را برای ما فرست
گفت والله ، دوستان بردند و ، از یارو نگفت

جست و جو کردم ز هرجا، لیک از جورِ زمان
باغبان از خار گفت و از گلِ خوشبو نگفت
بس که پرسیدم ز هندو و مسلمان و یهود
هیچ کس از دری و ، اردو و ، از پشتو نگفت
شب پرفتم منزل و دیدم به روی میزِ کار
نالِه ها دارد قلم ، جز هاتِفِ خوشگو نگفت
از گلِ خاطر گرفتم برگی ، تا سازم رقم
از جوانی یاد آمد ، جز خمِ ابرو نگفت
گفتم از طالب بگو و ، اندکی از گلبدین
مهر خاموشی بلب ، آن بی حیا بدخو نگفت
دادمش سوگند ، آهی برکشید و گفت لیک
عالمی را سر بریده ، مسلم و هندو نگفت
گفتم از میهن بگو ، با گریه و آه و فغان
گفت وقتی دیگری گویم ، ولی ترسو نگفت
گفتمش بنویس پس اکنون ز عشق و عاشقی
سُرفه و تُخ تُخ نموده حرفی جز خُو خُو نگفت
داستانی شرح دادم ، شد رقم با ذوق و شوق
تحتِ عنوانی که بودش مسلم و هندو نگفت
تا به من گمشو نگفت و ، مسلم و هندو نگفت
میگذارم پاکتی با کوه و چوب و جو نگفت
در حضورِ حضرتِ هاتِف ازین مرچ و نمک
مینویسم ، میفرستم ، تا بمن گمشو نگفت
گر فضولی کرد « نعمت » عذر خواهد از همه
چون همیشه حرفِ حق را جز به پیشِ رو نگفت

(12 اگست 2011)

